

## فهرست مطالب

۳	درس ۱ یازدهم
۸	درس ۲ یازدهم
۱۲	درس ۳ یازدهم
۱۸	درس ۴ یازدهم
۲۲	درس ۵ یازدهم
۲۴	درس ۶ یازدهم
۲۶	درس ۷ یازدهم

ایران لرن  
تو شه ای برای موفقیت

## درس ۱ یازدهم

اسم تفضیل و اسم مکان:

اسم تفضیل بر وزن «أفعال» برای مذکر و «فُعلی» برای مؤنث ساخته می شود که در آن برای صفت تفضیلی از لفظ «تر» و عالی «ترین» استفاده می کنیم. صفت عالی تر:

نکته: صفت عالی تر:

هرگاه بخواهیم چیز یا چیزهایی را بر چیزهای دیگر برتری دهیم از ترکیب «أفعال+من» استفاده می کنیم  
مثال: هذا أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ. این از آن بزرگ تر است، قد یکون بین الناس من هو أحسن منا: گاهی بین مردم  
کسی است که او بهتر از ماست، فاطمه أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبَ: فاطمه بزرگتر از زینب است.

نکته مهم: همان طور که در ترکیب فوق می بینید این اسلوب برای مذکر و مؤنث فقط به شکل «أفعال  
من» آورده می شود. مثال: زَيْنَبُ كَبِيرٌ مِنْ فاطِمَهٖ: غلطه و باید بشه اکبر من فاطمه.

صفت عالی ترین: آسیا اکبر قاره فی العالم: آسیا بزرگ ترین قاره در جهان است، انتم أَكْبَرُ رَجَالٍ عَرَفْتُهُم  
فی حیاتی: شما بزرگ ترین مردانی هستید که در زندگی ام شناخته ام، انتم أَكْبَرُ النُّحَاجَه: شما بزرگترین  
نحویان هستید.

نکته:

همان طور که می بینید در ترکیب عالی وزن أفعال در حالت های جمع، مفرد و ... به یک شکل آمده است  
و آن خود افعل است.

نکته:

گاهی وزن اسم تفضیل به این اشکال می آید. أعلى: بلندتر، بلندترین، أعلى: گران، گران ترین، أَحَبَّ:  
محبوب ترین، أَقْلَّ: کم تر، کمترین، أَجْلَّ: بزرگ تر، بزرگ ترین، أَخْفَى: مخفی تر، مخفی ترین، أَدْنَى:  
نزدیکتر، نزدیک ترین، پست ترین.

نکته:

مؤنث اسم تفضیل بر وزن « فعلی » می‌آید: فاطمه الکبری: فاطمه بزرگ تر، زینب الصغری: زینب کوچکتر.

نکته:

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن « افعال » است. آرذل: آرذل، آفضل: آفضل، آکبر: آکبر.  
در عبارت **أنتم الأعلون**: شما بالاترید کلمه **أعلون** اسم تفضیل است.

نکته:

دقیق کنید که آخرین به معنی پایان اسم فاعل است و آخرین بر وزن **أفعَل** و اسم تفضیل است. الآجانب مفرد آن **أجنبِي** است و اسم تفضیل نیست.

نکته:

اگر صفتی بر رنگ یا عیب دلالت کرد چون مؤنث آن بر وزن  **فعلی** است آن را اسم تفضیل نگیرید: **آخرس**، **خرساء**: کرولال- **احمق**، **حمقاء**: احمق. **احمر**، **حمراء**: سرخ، **أسود**، **سوداء**: سیاه، **أخضر**، **خضراء**: سبز، **أزرق**، **زرقاء**: آبی، **أصفر**، **صفرا**: زرد.

نکته:

اگر اسم تفضیل بعد از اسم مؤنث **ال** داشته باشد حتماً باید به شکل مؤنث بیاید.

مثال: فاطمه الکبری: فاطمه بزرگ تر، زینب الصغری: زینب کوچکتر.

نکته:

اُخْتُك الْأَكْبَر غلطه زیرا باید بشه **أختك** الکبری زیرا اسم تفضیل **ال** گرفته و صفت برای اخت است که مؤنث است.

نکته:

اَلْبَرَانِ الْمُؤْمِنُونَ

در عبارت المومن يُحبُّ الخير: مومن خیر را دوست می دارد کلمه خیر مفعول است و اسم تفضیل نیست. در عبارت سوره البقره کبری سوره فی القرآن کلمه کبری باید بشه اکبر سوره زیرا در مقایسه دو اسم مونث از أفعال استفاده می کنیم.

در عبارت تفکر ساعهٔ خیره من عباده سعین سنه کلمه خیره باید در حالت مقایسه ای به شکل مذکور «خیر» به کار برود.

اخیراً اسم تفضیل نیست، أشداء مفرد شدید است و اسم تفضیل نیست.  
در جمله أَفْضَلُ مطالعه دروسی فی هذا الصباح: مطالعه درس هایم را در این صبح ترجیح می دهم کلمه أَفْضَلُ فعل است و اسم تفضیل نیست.

اسم مکان:

بیشتر بر وزن مَفْعَل، مَفْعِل، مَفْعَلَه است. مثال: مَلَعَب: ورزشگاه، مَطَعَم: رستوران، مَطَبَخ: آشپزخانه، مَنْزِل: خانه، مَكَتبَه: کتابخانه، مَطَبَعَه: چاپخانه، مَصْنَع: کارخانه، مَحْمَل: مکان حمل بار.

نکته:

جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است مانند: مَدَارِس، مَدَرَسَه، مَلَاعِب، مَطَاعِم، مَنَازِل، مَخَازِن: مخزن، مَكَاتِب: مَكَتب، مَقَاصِد: مقصد، مَلَابِس، مَلَبَسَه، مَكَاتِب: مَكَتب، مَوَاضِع: موضع، مَنَاصِب: منصب «مقام و منزلت»، المصافی: مَصْفَى «محل پالایش»، مجالس: مَجَلِس، مَزَارِع: مزرعه، مَتَاجِر: متاجر «مغازه»، مواعید: موعد «محل قرار»، مَدْخَل به معنی محل ورود اسم مکان است، مَعَابِد: معبد، مَرَاقِد: مرقد، مناظر، منظر، منظر «محل دیدن».

نکته:

کلمات مناطق: مِنطَقَه مفرد آن است پس اسم مکان نیست، کلمه مواعظ با مفرد مَوْعِضِه اسم مکان نیست، کلمه مَسَاحَه، ساخه اسم مکان نیستند، کلمات ایران، مَكَه، غُرفه (اتاق)، فُندق (هتل) اسم مکان نیستند مانند الموانی «بندرها» مفرد میناء، الابار (چاه های نفت) که اسم مکان نیستند.

نکته:

خود کلمه مکان اسم مکان است، کلمه مَجالات با مفرد مجال «موقعیت، فرصت» اسم مکان است، کلمه مَمْرَّ به معنی گذرگاه اسم مکان است.

نکته:

هرگاه اسم تفضیل مضاف شود معنی برترین می هد: سوره البقره اکبر سوره فی القرآن: سوره بقره بزرگ ترین سوره قرآن است.

نکته:

دو کلمه خیر و شر اگر معنی خوبی و بدی بدهند اسم تفضیل نیستند اما اگر معنی خوب تر و بدتر بدهند اسم تفضیل هستند که در این صورت یا با حرف مِن می آیند و یا به اسمی دیگر اضافه می شوند.

مثال: شُرُّ الناس من لا يعتقد الامانة: بدترین مردم کسی است که پاییند به امانت نباشد، حی علی خیرالعمل: به سوی بهترین کارها بشتاب، تفکر ساعهٔ خیر من عباده سبعین سنه: ساعتی اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

نکته:

دقیقت شود که أربع به معنی چهار اسم تفضیل نیست، أفقِر مفرد افقر و اسم تفضیل است، أحبَّه مفرد حبیب است پس اسم تفضیل نیست، الدنيا مونث أدنی و اسم تفضیل است، اوّل اسم تفضیل است، أعاظِم مفرد اعظم است پس اسم تفضیل است.

نکته:

# تشهی برای موفقیت

در جملات افعال تفضیل را با فعل ماضی اشتباه نگیرید در این گونه موارد توجه به ترجمه و اینکه اسم تفضیل بیشتر اوقات اضافه شده راه حل تشخیص است.

مثال: القرآن أَنْفَعُ الْكِتَبِ: قرآن سودمندترین کتاب هاست، الغییه من اهم اسباب قطع التواصل بین الناس:

غیبت از مهم ترین اسباب قطع ارتباط میان مردم است.

اما: الامام أَحْسَنَ إِلَى الْفَقَرَاءِ: امام به فقرا نیکی کرد فعل ماضی است.

نکته:

دقت شود که در عبارت «من شرِ ما خلق: از شر آن چه خلق شده» شر اسم تفضیل نیست. اما در عبارت **إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادٍ... هُمَّا**: همانا از شرترین بندگان خدا اسم تفضیل داریم.

سؤال: کلمه احب در کدام مورد اسم تفضیل است:

الف: أَحَبَّ عِبَادٍ... الَّذِي: محبوب ترین بندگان خدا کسی است که ب: أَحَبَّ هَذَا الطَّفْلُ ذَلِكَ الطَّعَامُ: این کودک آن غذا را دوست داشت ج: أَحِبُّ صَدِيقِي كثیراً: دوستم را بسیار دوست دارم د: أَحَبَّتْ صَدِيقَتِي اعمالاً هَذَا الْكَاتِبُ: دوستم کارهای این نویسنده را دوست داشت. گزینه الف درست است زیرا احب مضاف شده اما در سایر گزینه ها فعل داریم.

نکات تکمیلی:

وزن «مَفَالٌ» و «مَفْعِي» اسم مکان هستند. مثال: مَدار «جای مدور»، مَطار «فروودگاه»، مَقال «محل گفتار»، مَزار «محل زیارت»، مَجَال «محل فرصت»، مَبْنَى «محل ساخت»، مَنْفَى «تبعدگاه»، مَأْوَى «پناه گاه»، مَرْمَى «دروازه»، مَصْفَى «محل پالایش».

نکته:

کلمه «مَرْضَى» که مفرد آن مریض است اسم مکان نیست.

تشخیص ای برای موفقیت

## درس ۲ یازدهم

### اسلوب شرط

مهم ترین ادوات شرط‌إن : اگر، من : هرکس ، ما: هر آن چه ، إذا: اگر

هرگاه بعد از این أدوات مستقیماً دو فعل باید فعل اول: فعل شرط و دومین فعل، جواب شرط است. مثال :

إِنْتَرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسْنًا يَضَعْفُهُ لَكُمْ: تَرَضُوا : فَعَلْ شَرْطٍ، يَضَعْفُهُ: جَوَابٌ شَرْطٍ : اَنْجَرْ بِرَأْيِ خَدَّا قَرْضًا نِيكُوكُو

بَدْهِيدْ بِرَأْيِ شَمَا چَنْدْ بَرَابِرٌ مِّي شُودْ.

ترجمه فعل شرط: فعل شرط (چه ماضی و چه مضارع) را به صورت مضارع التزامی (بروی، روی، بشوی، شوی) و جواب شرط را به شکل مضارع اخباری (می روی، می شنوی) یا مستقبل (خواهی شد، خواهی رفت) ترجمه می کنیم.

مثال : ما تزرع اليوم تحدصه غداً: هرچه امروز بکاری فردا درو می کنی (خواهی کرد).

مثال: من يجتهدينجح : هرکس تلاش کندموف می شود.(خواهد شد)

نکته: گاهی بعد از فعل شرط یا جواب شرط فعلی در جمله به این دو اضافه می شود که قبل از این حروف (او، و، ف، ثم) آمده لطفاً فعل هایی را که بعد از این حروف می آید را فعل یا جواب شرط در نظر نگیرید و آن را معطوف در نظر بگیرید مثال:

من يُضيغَالنَّعَمْ أَوْ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا يَنْدِمْ : هر کس ضایع کند نعمت ها را یا قدر آن را نشناسد پشیمان می شود.(خواهد شد).يُضيغ: فعل شرط، يَنْدِم: جواب شرط ، لا يَعْرِف: معطوف به يُضيغ.

نکته: مَنْ در جملات شرطیه معنی هرکس می دهد.

إنْ تَنْصُرُوا اللَّهِ يَنْصُرُكُمْ وَ يُثْبِتُ أَقْدَامَكُمْ : اَنْجَرْ خَدَا رَا يَارِي كَنِيدْ شَمَا رَا يَارِي مِي كَنْدْ وَ گَامْ هَايتَانْ رَا استوار می سازد. - تنصرُوا: فعل شرط، ينصركم: جواب شرط، و يُثْبِت: معطوف به جواب شرط.

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ : هر کس چیزی را طلب کند و تلاش کند می یابد. طلب : فعل شرط ، وَجَدَ :

جواب شرط—جَدَ : معطوف به فعل شرط

نکته: همان طور که در مثال فوق می بینید فعل های شرط در ادات ماضی به هیچ وجه آخرشان ساکن

نمی گیرند.(به نوعی مجزوم نمی شوند.)

مثال : مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْكَلَامِ قَلَّ خَطْهُ : هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد خطایش کم می شود. فَكَرَ :

فعل شرط ، قَلَّ : جواب شرط

مثال : إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سلاما : هرگاه (اگر) جاهلان آن ها را خطاب کنند به آرامی سخن

می گویند.—خاطبهم : فعل شرط ، قالوا : جواب شرط

مثال : إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ : اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می کنید. أَحْسَنْتُمْ : فعل شرط ،

أَحْسَنْتُمْ: جواب شرط

إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ نَفْصُ الْكَلَامُ : اگر عقل کامل شود سخن کم می شود- تمَ : فعل شرط ، نقص: جواب شرط.

نکته : گاهی جواب شرط به صورت جمله اسمیه یا فعل مستقبل (مثبت و منفی) می آید که در این حالت

جواب شرط با ف همراه است که به آن ف شرطیه یا جزائیه می گویندمثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ : هر کس بر خدا توکل کند پس او برایش کافی است.—یتوکل: فعل شرط،

ف : جزائیه، هو : مبتداء، حسبه : خبر، جمله فهود حسبه : جواب شرط.

مَنْ عَلِمَ عِلْمًا فَلَهُ أَجْرٌ: هر کس علمی را بیاموزد پس برای او پاداش است.— عَلِمَ: فعل شرط، فَلَهُ أَجْرٌ:

جواب شرط جمله اسمیه، ف : جزائیه، لَه : خبر مقدم ، أَجْرٌ: مبتدای مؤخر

نکته : گاهی جواب شرط به صورت فعل مستقبل (مثبت و منفی) می آید که باز جواب شرط ف می گیرد

ولی جواب شرط جمله اسمیه محسوب نمی شود و ساکن هم نمی شود به نوعی جزم نمی گیرد. مثال:

إنْ تنسَ أَنْ ترجعَ الإِكتسابَ إِلَى الْمَكْتبَةِ فَسُوفَ يَعاتِبُكَ مَسْئُولُهَا : اگر فراموش کنی که برگردانی کتاب را به کتاب خانه مسئول آن تو را بازخواست خواهد کرد.— أَنْ ترجعَ: فعل شرط ، فسوف يعاتبک مسئولها:

جواب شرط

مَنْ يَتَجَسَّسُ فِي أُمُورِ الْآخَرِينَ فَسُوفَ يَفْضَحُ: کسی که در کارهای دیگران تجسس کند رسوخواهد شد.—

يتتجسس: فعل شرط ، فسوف يفضح : جواب شرط

نکته : اگر جواب شرط مستقیماً بعد از ( قد، لن ، سوف ) بیاید آخر آن سکون نمی‌گیرد و در ظاهر مجازوم

نمی شود :مثال

إنْ تَقْرَأُ إِنْشَاءَكَ سُوفَ يَتَبَيَّنَ زَمِيلُكَ : اگر انشایت را بخوانی همکلاسیت متنبه خواهد شد.—قرأ: فعل شرط،

سوف يتبنّه : جواب شرط مَنْ يَتَكَاسِلُ فِي واجْبَاتِهِ لَنْ يَنْجَحَ : هر کس در انجام تکالیفش کوتاهی کند

موفق نخواهد شد.— يتکاسل : فعل شرط، لن ينجح جواب شرط

نکته : ممکن است در سؤالی مطرح شود عبارتی را که معنی مضارع می‌دهد مشخص کنید در این گونه

موقع اگر فعل ماضی در اسلوب شرط به کار رفته باشد معنی مضارع می دهد مثال : مَنْ خَافَ العَقَابَ

إنصرَفَ عن السَّيِّئَاتِ : هر کس از مجازات بتسرد از بدی ها دوری می کند.—خاف: فعل شرط ، إنصرف :

جواب شرط. --- إنْ صَبَرَ ظَفَرَ: اگر صبر کند موفق می شود.—صَبَرَ: فعل شرط، ظَفَرَ جواب شرط.

نکته: اگر در سؤال مطرح شود که کدام جواب شرط فعلیه نیست به دنبال جمله اسمیه بگردید:

مَنْ يَجْتَهَدْ فِي دُرُوسِهِ فَهُوَ نَاجِحٌ: هر کس در درس هایش تلاش کند پس او موفق است.

نکته تکمیلی : دقت شود که فعل های ماضی در حالت شرطی ساکن نمی‌گیرند. مثال: إنْ صَبَرَ ظَفَرَ غلطه

و صحیح آن إنْ صَبَرَ ظَفَرَ است.

نکته تکمیلی: اشکال جملات شرطی در حالت های ماضی و مضارع:

من يجتهد نجح، من يجتهد نجح، من إجتهد نجح، من إجتهد نجح: هر کس تلاش کند موفق می شود.

تشهید برای موفقیت

نکته تكميلي: همان طور که می‌دانيد حرف لَم هنگامی که بر سر مضارع می‌آيد معنی آن به ماضی منفى تعیير می‌کند. مثال: لم یتّخذ: نگرفت، لم تحضُّ: حاضر نشد، لم یقُّل : نگفت اما هنگامی که با اسلوب شرط به کار رود معنی آن به صورت شرطی به کار می‌رود یعنی فعل شرط به شکل مضارع التزامي و جواب شرط به صورت مضارع اخباری به کار می‌رود.

مثال: إن لم تَتَّخِذْ أَخْوَكَ الْأَسْلُوبَ الصَّحِيحَ يَخْسِرُ: اگر برادرت شیوه صحیح را به کار نگیرد ضرر می‌کند. (نگرفت غلطه بر طبق اسلوب شرط).

إن لم تَحْضُرْ فِي السَّاعَةِ الْمُعِينَهِ ذَهَبَتْ مَعَ الْأَدْقَائِيْ : اگر حاضر نشوي (حاضر نشوي غلطه) در ساعت معین به همراه دوستانم می روم.

نکته: کلمات «لَمَا» و «حينما» هنگامی که «اگر با فعل ماضی به کار روند دیگر شرطیه نیستند و معنی زمان می‌دهند. مثال: لَمَّا ذَهَبَ إِلَى الْمَسْجِدِ شَاهَدَتِ النَّاسُ: هنگامی که به مسجد رفتم مردم را دیدم.

نکته: دربيشتر اوقات به ویژه درسؤالات تستی من و ما شرطیه برای تشخيص مورد سؤال قرار می‌گيرند که برای تشخيص شناخت انواع «من و ما» لازم است.

انواع من: الف) من موصوله به معنای «کسی که، کسانیکه» می‌باشد و معرفه است یُسَاعِدُنَا مِنْ براانا فی هذه الحاله: کمک می‌کند کسی که ما را در این وضعیت ببیند. — لیس من لا یسلم الناس من لسانه مُسْلِمًا: کسی که مردم از زبانش در امان نباشند مسلمان نیست.— من دعاک و تکلمت معه کان معلمک: کسی که فرا خواند تو را و با او حرف زدی معلمت بود.

ب) من استفهمایه: برای استفهمام و سؤال آید و در اول جمله است. من يَعْلُمُ این تذهب: چه کسی می‌داند کجا می‌رویم؟ --- من تَطْلُبُ منی المساعده حتی اساعده فی الدرس: چه کسی از من کمک می‌خواهد تا به او در درس کمک کنم.— مَنْ نَادَنِي مِنْ هَنَاكَ: چه کسی از آن جا مرا صدا زد.

تو شه ای باری موفقیت

ج) من شرطیه: به معنای هرکس، که دو فعل ما بعد خود را مجزوم کند. من يُصلح امور الناس يُصلح الله  
اموره: هرکس امور مردم را اصلاح کند خداوند کارهایش را اصلاح خواهد کرد.  
نکته: معمولاً بلا فاصله بعد از حروف شرطیه «من، ما» دو فعل می‌آید.

انواع ما: مای استفهام، ما اسمک، اسم تو چیست؟  
مای نافیه: بر سر فعل ماضی و به ندرت مضارع آید و معنی را منفی کند ما غلیم: ندانست.—ما تکلم المعلم  
اليوم: معلم امروز سخن نگفت.— ما جَهِدَ مَنْ فَشَلَ فِي إِمْتِحَانَاتِ نَهَايَةِ السَّنَةِ: کسی که در امتحانات پایان  
سال شکست خورد تلاش نکرده است: مَنْ در ای جا موصول است.  
مای موصول: در وسط جمله آید انت لاتفهم ما أقول: تو آنچه را که من می‌گوییم نمی‌فهمی. در اینجا لا  
نفی وجود دارد.

ما شرطیه: دو فعل بعد از خود را مجزوم کند. ما ترید تکتسیب: آن چه می‌خواهی کسب می‌کنی.

### درس ۳ یازدهم

معرفه و نکره

معارف ۶ دسته اند:

اسم های ال دار: جاء المدرس: (معرفه به ال) معلم آمد.— وجدت القلم (معرفه به ال) : قلم  
را یافتم.

۱- همه ی ضمایر:

انواع ضمایر: الف) ضمایر منفصل مرفوعی: یعنی ضمایری که به فعل یا اسم نمی‌چسبند تنها می‌آیند. مثل ضمایر غایب: هو، هما، هم، هی، هنّ، ضمایر مخاطب: أنت، أنتما، أنتم، أنتِ، أنتما، أنتنّ، ضمایر متکلم: أنا، حنّ

ب) ضمایر منفصل منصوبی: که همیشه نقش مفعول به را بر عهده دارند.

غایب: ایاه، ایاهما، ایاهم، ایاهها، ایاهما، ایاهنّ،  
مخاطب: ایاک، ایاکما، ایاکم، ایاکِ، ایاکما، ایاکنّ،  
متکلم: ایّای، یاّنا

ج) ضمیر متصل نصبی و جری:

غایب: ه ، هما، هم، هی، ها، هما، هنّ  
مخاطب: ك، كما، كم، كِ، كما، كنّ  
متکلم: ى، نا

مثال: ضرَبَكَ: زد تو را، إشرَبَي: بنوش، بيتِي: خانه من  
دسته‌ی دوم معارف موصولات هستند.

موصول: به کلماتی مثل الذِّي، الّتِي که به معنی کسانیکه و چه کسی که می‌دهند اسم موصول می‌گویند. که معمولاً در وسط جمله آید.

انواع موصول: الف) موصول خاص: مفرد مذکر = الذِّي مفرد مؤنث = الّتِي – مثنی مذکر = اللّذان، اللّذَيْنِ، مثنی مؤنث = اللّذان، اللّتَيْنِ، جمع مذکر: الذِّينَ، جمع مؤنث: اللّاتِي

تشهید برای موفقیت

مثال: هم الذين، هنَّ اللّاتي، هى الّتى، هو الّذى

نکته: بعد از نساء، بنات، مؤمنات، التلميذات، اسم موصول اللّاتی به کار می‌رود زیرا جمع مؤنث می‌باشد. — بعد از عباد (بندگان)، طلّاب (دانش آموزان)، و... الذین به کار می‌رود چون  
مثنی است یا بعد از الصادقین: اللّذین.

موصول عام (مشترک): من «کسی که» ما «چیزی که» هم برای مذکر و هم برای مؤنث به طور مشترک به کار می‌رond- معمولاً در وسط جمله به کار روند.

مثال: ذهب من کان هنا- (رفت کسی که اینجا بود) من = موصول عام  
أنفِق مما تملَك (انفاق کن هر آن چیزی که مالک هستی)

نکته: همان طور که می‌بینید من و ما موصول در وسط جمله آید و معرفه است.

معرفه به اضافه (اسم مضاف): هرگاه اسمی به اسم دیگر یا ضمیری دیگر که آن اسم یا ضمیر هم حتماً باید معرفه باشد اضافه شود معرفه به اضافه گویند. مثال: بابَ الْبَيْت. (در خانه):

باب: مضاف، الْبَيْت: معرفه به ال - عزِيزُ الْأَم (عزیز مادر) عزیز: مضاف، الام: معرفه به ال - كتابُ  
التلمیذ: كتاب: معرفه به اضافه، التلمیذ: معرفه به ال.

هولاء رجعوا من المدرسه: هؤلاء: اسم اشاره، وا: ضمير متصل مرفوعى المدرسه: معرفه به ال.

معلمٌ مدرسة: دقت کنید در اینجا معلم چون تنها آمده و مدرسه هم به همین نحو پس هردو اسم نکره است یعنی اگر اسمی به اسم نکره‌ی دیگر اضافه شود هر دو نکره اند و معرفه نیستند.

معلمُ المدرسه: در اینجا دو اسم معرفه داریم معلم: معرفه به اضافه، المدرسه: معرفه به ال-

اسم اشاره: اشاره به نزدیک شامل: هذا, هذه, هولاء (این‌ها) هاتین, هاتان (این‌دو), هذان: این

دو,

اشارة به دور تلک، ذلك (آن), الئک (آن‌ها) هولاء (این‌ها) -- اشاره به مکان: هنا (اینجا), هناک: (آنجا).

نکته: دقت کنید هولاء, الئک برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود. هولاء المعلمات: این خانم معلم ها، الئک المعلمات: آن خانم معلم ها،  
اسم علم خاص: فاطمه, طهران، مصر، جواد

نکته: اسم های خاص به مانند عباس، کاظم، حسین گرچه تنوین دارند ولی چون اسم خاص هستند معرفه به شمار می‌روند.

نکته: دقت شود که کلمه رب اسم علم نیست اما کلمات الله، إله و اللهم علم هستند.  
نکره: به اسم های ناشناخته که معمولاً اال ندارند و تنوین می‌گیرند و تنها هستند و به اسم های دیگر هم اضافه نشده‌اند نکره گوییم مثال: وجدت قلما: قلمی را یافتم، جاء مدرس: معلمی آمد.

نکته: همان طور که در ترجمه نکره می‌بینید معمولاً نکره با حرف (ی) ترجمه شده است که نود درصد اوقات به این شکل است اما در برخی اوقات استثنائی به این شکل نیست مثال:  
العلم کنز: دانش گنج است. فریقُنا فائز: تیم ما برنده است.

توضیح ای براي موفقیت

نکته: معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره باید و همان اسم دوباره همراه «ال» تکرار شود  
می توان الف و لامش را «این» و «آن» ترجمه کرد مثال:  
رأیتُ أَفْرَاسًا كَانَتِ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا: اسْبَهَايِي رَا دَيْدَمْ كَهْ آن اسْبَهَا كَنَارِ صَاحِبِشَان  
بودند.

سؤال: بر حسب قواعد معرفه و نکره ترجمه کن؟  
العِبَادُ الصَّالِحُونَ: بَنْدَگَانُ درستکار: چون معرفه است بندگانی درستکار غلطه چون به شکل  
نکره ترجمه شده است.  
السِّوارُ الْعَتِيقُ: دَسْتُ بَنْدَ كَهْنَهَ، دَسْتُ بَنْدَ كَهْنَهَ غَلْطَه است.

سمعتُ صوتًا عجيباً: صَدَائِي عَجِيبِي رَا شَنِيدَمْ.- صَدَائِي عَجِيبِي رَا شَنِيدَمْ غَلْطَه چون معرفه  
است.

نکات تكميلي:  
كلماتي مانند مِن (از) و عَلَى (بر) إِلَى (به سوي) حرف هستند و آن ها را جزء معرفه و نکره در  
نظر نکنيد اما ضمير در عَلَى (بر من) را به عنوان معرفه در نظر بگيريد. مثال: إِلَى  
المسجد فقط مسجد معرفه به ال است.

دققت کنید کلماتي مانند ناجحون، مؤمنون ... اگر بدون ال باشند نکره هستند و علامت و در آن  
نشانه ضمير نیست بلکه نشانه مرفوع بودن است مثال: هولاء الطلاب مؤمنون: مؤمنون (نکره)،  
هولاء: اسم اشاره، الطلاب (معرفه به ال).

تو شه ای برای موفقیت

نکته: در افعال تعلمون، تکتیبین: ضمایر واو و ی معرفه هستند اما کلمات خاشعون و متواضعون نکره هستند.

نکته:

دقت شود اسم هایی که ی می‌گیرند از علمیت خارج می‌شوند مثل العنب البرازیلی<sup>۳</sup> یا ایرانی<sup>۴</sup> که معرفه به علم نیستند اما اگر بگوییم فی الایران: ایران معرفه به علم است..

دقت شود که کلمات النجف، العراق، الكويت معرفه به علم حساب می‌شوند همان طور که الذی معرفه به موصول است نه معرفه به ال. مثال:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ الْعَلَىٰ بِإِبْهَا: الْعَلَىٰ مَعْرُوفٌ بِالْعِلْمِ اسْتَ، أَنَا مَعْرُوفٌ بِهِ ضَمِيرُ، الْعِلْمُ: مَعْرُوفٌ بِهِ الْبَابُ مَعْرُوفٌ بِهِ مَضَافٌ، هَا: مَعْرُوفٌ بِهِ ضَمِيرُ، مَدِينَةُ مَعْرُوفٌ بِهِ مَضَافٍ.

نکته: در کلمات العصر الجاهلی، شجره البلوط، لغه' العربیه اسم علم نداریم اما در کلمات شجره السّکویا (چون برگونه خاص و تکی اشاره دارد)، المحيط الہادی(اقیانوس آرام) علم داریم یعنی این دو را در ابتدا جزء معرفه به علم به حساب آورید.

سؤال: معارف و نکره ها را مشخص کن؟

قسم سعید<sup>۵</sup> أوراق<sup>۶</sup> الإمتحان: سعید<sup>۷</sup>: معرفه به علم، أوراق: معرفه به اضافه، الإمتحان معرفه به ال.

ذهب إلى مدارس و محافل لكسـب علومـ در اینجا مدارس، محافل، لكسـب، علومـ همـگـی نکـره هستند در مورد عبارت لكسـب علومـ بـایـد گـفت چـون کـلمـه کـسبـ به اـسـم نـکـرـه عـلـومـ اـضـافـه شـدـه

پس خودش هم به همراه علوم نکره است. ذهب فعل و إلى هم حرف جراست و معرفه ئ نکره ندارد.

هذا كتاب حميدٍ: كتاب مضاف به علم، حميد: معرفه به علم  
إقتربَ لِلنّاسِ حُسَابَهُمْ: لِلنّاسِ معرفه به الـ، حسابُ معرفه به اضافه، هم : معرفه به ضمير  
كثيرٌ مِنَ النّاسِ بُخْلَاءُ : كثيـر، بـخـلـاءـ: نـكـرـهـ، النـاسـ: مـعـرـفـهـ  
أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَى فَرْعَوْنَ رَسُولًا: الله ، فرعونـ: مـعـرـفـهـ به علم ، رسـوـلـاـ: نـكـرـهـ  
إِلَهـيـ أَكـرـمـنـيـ بـنـورـالـعـلـمـ وـ الـمـعـرـفـهـ: ضـمـيرـ يـ درـ إـلـهـيـ وـأـكـرـمـنـيـ مـعـرـفـهـ به ضـمـيرـ، نـورـ مـعـرـفـهـ به  
إضافـهـ، العـلـمـ وـ الـمـعـرـفـهـ مـعـرـفـهـ به الـ. إـلـهـ مضـافـ به يـ.

نکته پایانی: دقت شود اسم تفضیل قبل از مِن نکره است اما قبل از اسم ال دار مضاف است.  
عالـمـ يـنـتـفـعـ بـعـلـمـهـ خـيـرـ مـنـ أـلـفـ عـابـدـ: درـ اـيـنـ جـاـ خـيـرـ اـسـمـ تـفـضـيـلـ استـ کـهـ بهـ هـمـرـاهـ حـرـفـ منـ  
آمـدـهـ وـلـیـ بهـ آـنـ مضـافـ نـشـدـهـ استـ پـسـ نـکـرـهـ استـ، عـلـمـ مضـافـ بهـ ضـمـيرـ هـ استـ،  
نکته: در عبارت مفتاح کـلـ خـيـرـ هـرـ سـهـ کـلمـهـ نـکـرـهـ هـسـتـنـدـ. زـيـرـاـ مـفـتـاحـ بهـ اـسـمـيـ اـضـافـهـ شـدـهـ کـهـ خـودـ بهـ  
اسـمـ نـکـرـهـ دـيـگـرـ اـضـافـهـ شـدـهـ بهـ هـمـيـنـ دـلـيلـ نـکـرـهـ استـ. مـانـنـدـ: بـابـ کـلـ مـدرـسـهـ.

درس ۴ یازدهم  
جمله بعد از نکره (صفت و جمله وصفی):

وقتی دو کلمه از لحاظ مفرد و جمع بودن، ال دار بودن، مذکر و مؤنث بودن هم دیگر را وصف کنند به کلمه اول موصوف و به کلمه دوم صفت می گویند مثال:

الناذه الكبيره - العبد الصالج - المؤمنات الصالحات  
موصوف صفت - موصوف صفت - موصوف صفت

اگر به مثال های بالا توجه کنید مشاهده کنید که دو کلمه در حال وصف هم هستند مثل بنده ی صالح که صالح صفت بنده (عبد) است و عبد موصوف است. به ترکیب های فوق ترکیب وصفی یا صفت مفرد می گویند.

صفت در چهار چیز شبیه موصوف خود است. ۱- مذکر و مؤنث: مدینه جملیه: شهرزیبا، الحاکم الصالح: حاکم صالح ۲- معرفه نکره: المدرسه العلمیه ۳- مفرد، مثنی، جمع: شجرتان جمیلتان ۴- حرکت: کتاب کامل: چون کتاب حرکت تنوین را پذیرفته کامل هم تنوین می گیرد.

نکته: جمع مكسر غیر عاقل همیشه دارای صفتی است که مفرد مؤنث است. مثل:  
المساجد ..... (المختلفه المختلفان) در اینجا چون مسجد موصوف و جمع مكسر غیر انسان است صفت آن باید مفرد مؤنث باشد.

مثل: اوراق مفيدة (ورق های سفید) - مباحث مهمه مباحثي مهم: موصوف صفت - موصوف صفت

نکته: یک نوع دیگر از صفت مفرد وجود دارد مثل: شعبنا ها الصغار اولاد فرزندان کوچک او ملت مضاف اليه صفت موصوف مضاف اليه صفت

المقاوم : ملت مقاوم ما، آخر الصغير: برادر کوچک من: آخر : موصوف، حرفی مضا اليه، الصغير: صفت

همان طورکه می بینید در ترجمه این نوع ترکیب وصفی موصوف ثابت است و جای مضاف اليه و صفت در ترجمه فارس عوض می شود.

جمله وصفیه: جمله‌ای که بعد از یک اسم نکره می‌آید و آن را توضیح می‌دهد و معمولاً با حرف ربط «که» و اگر فعل اول جمله ماضی و فعل دوم مضارع باشد معمولاً به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود

مثال :

1- شاهدنا <sup>سیاره تذهب فی الطريق</sup> : اتومبیلی را دیدیم که در مسیر می‌رفت. چون سیاره مفعول به اسم نکره جمله وصفیه و محلًا منصوب

است. تذهب هم به تبعیت از آن منصوب می‌شود که جمله وصفیه است.

سمعتُ <sup>حکایةً عربیةً فیها کنزٌ</sup> : حکایتی عربی را شنیدم که در آن گنجی است. موصوف صفت مفرد جمله وصفیه و محلًا منصوب

رأیتُ ولدًا يمشي بسرعهٍ: پسری را دیدم که به سرعت می‌رفت.—ولدًا: موصوف، يمشي: جمله وصفیه

نکته: اما اگر فعل اول جمله مضارع باشد ترجمه فعل دوم به شکل مضارع التزامی خواهد بود.

أفتّش عن معجمِ يساعدنی فی فهم النّصوص: دنبال فرهنگ لغتی می‌گردم تا مرا در فهم متن ها كمک کند.

نکته: اما اگر هردو فعل در جمله وصفیه ماضی باشند به شکل ماضی بعيد یا ماضی ساده ترجمه می‌شود.

مثال: إشتريتُ اليوم كتاباً قد رأيته من قبل: امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را (دیدم، دیده بودم) مثال های دیگر:

إرضاء الناس غایه لا تدرک: راضی ساختن مردم هدفی است که به دست آورده نمی‌شود. لا تدرک جمله وصفیه است.

در جمله وصفیه اگر بعد از اسم نکره کلماتی مثل حتی, فَ, ثم, او, أم, لِ, بل, لكن, ... باید آن دیگر جمله وصفیه نیست.

مثال:رأيت طفلاً و هو ينظر: جمله حالیه است نه وصفیه.

تشکه ای برای موفقیت

فی العالم أسرارٌ غامضةٌ فيحاول الانسان. بعد از غامضه ف آمده پس وصفیه نیست.

اشترت امّي محفظةً لـى حتى أضعَ كتبى فيها: چون حتى آمده وصفیه نیست.

أرسلنا إلى فرعونَ رسولًا فعصى فرعون الرسول: بعد از رسولًا ف آمده پس وصفیه نیست.

ویژه علاقه مندان:

نکته: اسم های «ال» دار و مشتق بعد از أيتها و أيتها صفت هستند و اسم های جامد پس از این دو عطف

بیانند. هذا  $\frac{\text{المؤمنون}}{\text{صفت (مشتق)}}$  الصادق - يا أيها

نکته: کلمه‌ی «ذا، ذو، ذی» اگر مستقیماً بعد از اسم نکره آیند صفت هستند و تابع اسم ما قبل خود هستند. مانند: قال مهندسٌ ..... العلم. (ذو، ذا، ذی) چون مهندس فاعل و مرفوع است پس ذو هم صفت آن می شود چون مرفوع است.

مثال:رأيتُ قاضياً ذا علم: (ذو، ذا، ذی) چون قاضی مفعول و منصوب است ذا هم صفت آن می شود.

نکته: دقت کنید کلماتی مثل يد، نفس، اسم شهربا، أرض، شمس، عین (چشم)، دار مؤنث هستند و صفت آن ها مؤنث حساب می شود.

مثال: يدُ وسيعةً- الشمس الكبيره- قم المدرسه: دقت کنید چون قم معرفه است نیاز به ال ندارد.

نکته: اسم موصول خاص پس از اسم ال دار را صفت بگیرید.

جئتُ البيت  $\frac{\text{الذى}}{\text{صفت و منصوب محلًا به تبعه ، محلی است چون مبني است}}$  اشتريته.

مضاف و مضاف اليه: اگر اسمی به اسم دیگر اضافه شود یا اسمی به ضمیری، به اولی مضاف و دومی مضاف

اليه می گویند.  $\frac{\text{باب المسجد}}{\text{مضاف مضاف اليه}} : \frac{\text{در مسجد}}{\text{مضاف، مضاف اليه}}$   $\frac{\text{كتابى}}{\text{عنه}} - \frac{\text{قلوب المؤمنين}}{\text{مضاف، مضاف اليه}} (نزد او)$

نکته: مضاف الیه همیشه مجرور است. و مضاف هیچ وقت ال یا تنوین و نون مثنی و جمع را نمی پذیرد

مثال:

الدکان الجامعه (معازه دانشگاه) غلط است چون مضاف ال گرفته است. و صحیح آن: دکان الجامعه  
غُرفة المدرسه: غلط است چون مضاف تنوین گرفته و مضاف الیه کا اسم ال دار است هم تنوین گرفته که

غلط است و صحیح آن: غرفة المدرسة ساکنین المدينه: غلط است چون ساکنین جمع است و در حالت  
جمع نون مضاف باید حذف شود. ساکنی المدينه.

والدينک غلط است: چون نون در حالت مثنی حذف می شود و صحیح آن: والديك است.

نکته طلایی : در شعر می گوییم: جمله‌ی بعد از نکره وصفیه است وصفیه- مضاف چه چیزی نگیره: ال و  
تنوین نگیره با نون جمع هم نگیره، نون مثنی نگیره.

نکته های طلایی وسوالات هوش ؟ چرا شبابنا المجدین، غلط است: چون شباب مبتدا و مرفوع است و  
المجدین که صفت و خبر آن است باید مرفوع بیاید. شبابنا المجدون.

معلمون المدرسه مجتهدون: غلط است و معلم چون جمع است و اضافه شده به شکل معلوم درست است

و مجتهدون چون صفت معلم است باید معرفه بیاید و ال می گیرد. صحیح: معلم المدرسه مجتهدون :

معلمان کوشای مدرسه.

## درس ۵ یازدهم

ترجمه فعل مضارع منصوب

مضارع منصوب: اگر به سر فعل مضارع حروف ناصبه (آن (که)، لن (خواه)، حتی (تا)، لـ (تا، برای) وارد

شدند باعث می شود فعل مضارع منصوب شود و فتحه بگیرد.

تو شه ای برای موفقیت

کاربرد ادوان ناصبه: با فعل های مضارع می آیند و حرف نون از آخر صیغه هایشان حذف می شود به جز در صیغه هایی مثل (یافعلن، تَفعُّلَن) که به ترتیب صیغه های سوم شخص جمع مونث و دوم شخص جمع مونث هستند.

یحکم: داور می کند: آن یحکم که داوری کند- یحاولون: تلاش می کنند: حتی یحاولوا: تا تلاش کنند. تعرفون: می شناسید: حتی تعرفوا: تا بشناسید. - یعلمن: یاد می دهند: لِیعْلَمَنَ: برای اینکه یاد بدهند- یکذب: دروغ می گوید: لَنْ یَكَذِبَ: دروغ نخواهد گفت-

یعلم: آن یعلم، تعبدون: آن تعبدوا، تذهبین: آن تذهبی، یذهبن: آن یذهبی، یخرجان: آن یخرجا  
آن یعلم: منصوب به فتحه - آن تذهب: منصوب به فتحه - لَنْ تَذَهَّبَ: منصوب به حذف نون- کی تذهبی:  
منصوب به حذف نون اعراب.

ترجمه: ادوات ناصبه مضارع اخباری (می) را به مضارع التزامی (ب) تبدیل می کنند: مثال: عسی آن تکرهوا  
شیئاً: چه بسا چیزی را ناپسند بشمارید.

بُعْثَ النَّبِيِّ لِيَهْدِي النَّاسَ: پیامبر برانگیخته شد تا مردم را هدایت کند.  
علیه آن لا یتكلم: براوست که سخن نگوید.

لکیلاتحزنو: برای این که غمگین نشوید.

کیف إسْطَعْتُمْ آن تَحْلُّوا مشکلم: چگونه توانستید تا مشکلتان را حل کنید.

نحوه ترجمه لن: لن معادل مستقبل یا آینده منفی است و معنی (خواهد) می دهد و گهگاه در ترجمه با هرگز به کار می رود.

لن ننساه: هرگز فراموش نخواهیم کرد، لن أعبد: عبادت نخواهم کرد، لَنْ تَنالوا: دست نخواهید یافت، لن  
یرجع: باز نخواهد گشت.

نکته: بعضی اوقات حرف لا ما بین حروف و فعل ناصبه قرار می گیرند که باز این حروف ناصبه است مثال:  
یجب عليك أن لا تترك احترام الصغار: لازم است که احترام کودکان را ترک نکنی.

تو شه ای باری موفقیت

نکته: حرف ناصبه حتی اگر با اسم باید دیگر ناصبه نیست. مثال: طالعت دروس حتی طلوع الفجر (حرف جر)، نشتعل حتی الیوم (حرف جر)، فاصلبر حتی یحکم ... بیننا (لام ناصبه): صبرکن تا خداوند بین ما حکم کند.

## درس ۶ یازدهم

### ترجمه فعل مضارع مجزوم

مضارع مجزوم: حروف «لم، ل، لاو...» برسر فعل مضارع می‌آیند و معنای آن را تغییر می‌دهند یعنی وقتی فعل مضارع با این ادوات که معمولاً جزم هستند و بر سر فعل مضارع بیایند آن را به وسیله سکون جزم می‌دهند یا به وسیله حذف نون.

تذهبون: می روید.....لم تذهبوا: نرفتید---یسمع: می شنود....لم یسمع : نشنید، نشنیده است.

نکته:

در ترجمه افعال مضارعی که با حرف «لم» به کار می‌روند از «ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی» استفاده می‌کنیم.

مثال‌هایی برای ترجمه لم که ماضی منفی است. لم تذهبوا: نرفتید، لم تكتبون: ننوشتید، یا ننوشته اید. - لم یلد و لم یولد: نزاییده و زاده نشده، ولم یکن له کفوأ احد: و کسی برایش همتا نبوده.

اولم یعلموا: آیا ندانستند، یا آیا ندانسته اند، لم تؤمنوا: ایمان نیاوردید یا ایمان نیاورده اید.

لانهی: به طور صريح و دستوری فرمانی را می‌دهد و مجزوم است و با صیغه‌های مخاطب(صیغه‌هایی که حروف اول مضارعشان حرف ت دارد و با صیغه‌های غایب(صیغه‌هایی که حروف اول مضارعشان حرف ی دارد به کار می‌روند. لا تعلموا: نمی‌دانید، لا تَقُل لی: به من بگو، لا نفی: غیر عامل است و فعل را جزم نمی‌دهد. لا تقول لی: به من نمی‌گویی.

مثال‌هایی از لام نهی: لا ييأسِ المؤمنون من رحمة... مؤمنان نباید از رحمت خدا نالمید شوند(دقیق شود که در این جا کسره عارضی است و برای تلفظ راحت‌تر است)، لاتغروا بصلاتهم: به نمازشان فریفته نشوید، لا تحذیث الناس: با مردم سخن نگو.

نکته: انواع «ل» لام:

دقیق شود که اگر لام با فعل‌های ماضی، حروف جر، مصدر باید دیگر لام ناصبه یا جازمه نیست.

الف) اگر بر سر اسم ومصدر باید حرف جر است. الخیرُ جَرُوا مَجْرُورٌ: خوبی برای انسان است.

لتکوین الجامعه: برای تشکیل دانشگاه (لام حرف جر چون با مصدر تکوین است)

ب) اگردر وسط جمله آید و برای نتیجه آید و معنی تا بدهد لام ناصبه است. ذهبتُ الی بیتِ صدیقی لِأَسَاعِدِهَا: به خانه‌ی دوستم رفتم تا او را کمک کنم.

ج) عامل جزم: (لام امر) فقط به صیغه‌های غایب و متکلم آید و معمولاً در اول جمله آید و معنی باید می‌دهد. لِيَعْلُمَ الْإِنْسَانُ أَنَّ عَاقِبَةَ الْكَذْبِ شَرٌّ.

مثال‌هایی دیگر:

نحن نتناول الرمانَ لتکوینِ پروتئین: ما برای تشکیل پروتئین انار را می‌خوریم (لام جر است چون مصدر است).

لوکنت تتحمل المصاعب لَوْصِلْتُ الی هدفک: اگر سختی‌ها را تحمل می‌کردی (کنی) به هدفت می‌رسیدی (می‌رسی). لـ قبل از فعل ماضی برای تاکید است.

تسعی هواءالمدرسات لتعلیم طالباتهن: این معلمان برای آموزش دانش آموزانشان تلاش می‌کنند. (لام جر است چون بعد از لام مصدر آمده است).

جلس المدعون لتناول الطعام: مهمانان برای خوردن غذا نشستند، (لام جر).

انواع دیگر لام: لـ: مال: لمن تلک الشريحة: آن سیم کارت مال کیست؟ لـ: معنی برای: للمعلم: برای معلم اشتريتُ حقیبَه لسفر: کیف را برای سفر خریدم.

تشکلهای برای موفقیت

ل در معنی دارد که همراه با ضمیر است: لنا: داریم، لک: داری، لدی: دارم

لی شهاده فی الحاسوب: مدرکی در رایانه دارم.

مثال‌هایی دیگر از لام ناصبه و جازمه (امر) در جمله: لام ناصبه معنی تا می‌دهد و معمولاً در وسط جمله می‌آید و لام جازمه معمولاً در اول جمله و معنی باید می‌دهد.

مثال: لیدرس هذا التلمیذ جیداً: این دانش آموز باید خوب درس بخواند (لام جازمه).

ذهب التلمیذ لیدرس: دانش آموز رفت تا درس بخواند (لام ناصبه).

لیعلم العداه: دشمنان باید بدانند (لام جازمه)- المسلمين لیواجهن حقائق العالم: مسلمانان باید با حقایق جهان مواجه شوند، ذهب الاولاد لیصلوا: پسران رفتند تا نماز بخوانند لام ناصبه).

نکته: حرف ل پس از حروف‌های مانند (و، ف) معمولاً ساکن می‌شود. مثال: ف + ل + ی عمل = فَلَیعمل: پس باید انجام بدهد.

إن قرأتَ الدروس بدقه جواب شرط انتفعت بها: اگر درس را به دقیقت بخوانی از آن بهره می‌بری (خواهی برد)  
محلًا مجازом

## درس ۷ یازدهم

معانی افعال ناقصه

فعل های پرکاربرد «کان، صار، لیس و أضْبَح» افعال ناقصه نام دارند.

«کان» چند معنا دارد:

۱- به معنای «بود»؛ مثال: کان الباب مُغلقاً . در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: (إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا) بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- کان به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: کانوا يسْمَعُونَ :می شنیدند.

تو شه ای برای موفقیت

۴- کانَ به عنوانِ « فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید »؛ مثال : کانَ الطَّالِبُ سَمِعَ و « کانَ الطَّالِبُ

قَدْ سَمِعَ » به این معناست : دانش آموز شنیده بود.

۵- « کانَ » بر سر « لِ » و « عِنْدَ » معادل فارسی « داشت » است؛ مثال :

کانَ لِی خاتِمٌ فِضَّةٌ . انگشت نقره داشتم . کانَ عِنْدِی سَرِيرٌ خَشَبِیٌّ . تختی چوبی داشتم .

مضارع کانَ « یکونُ » به معنای « می باشد » و امر آن « گُنْ » به معنای « باش » است .

صارَ و أصْبَحَ به معنای « شد » هستند . مضارع صارَ « يَصِيرُ » و مضارع أصْبَحَ « يُصِبِّحُ » است؛ مثال :

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصِبِّحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً) از آسمان آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود .

لَيْسَ يعني « نیست »؛ مثال :

(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ) با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند داناتر است .

ایران بوئی  
توشه ای برای موفقیت